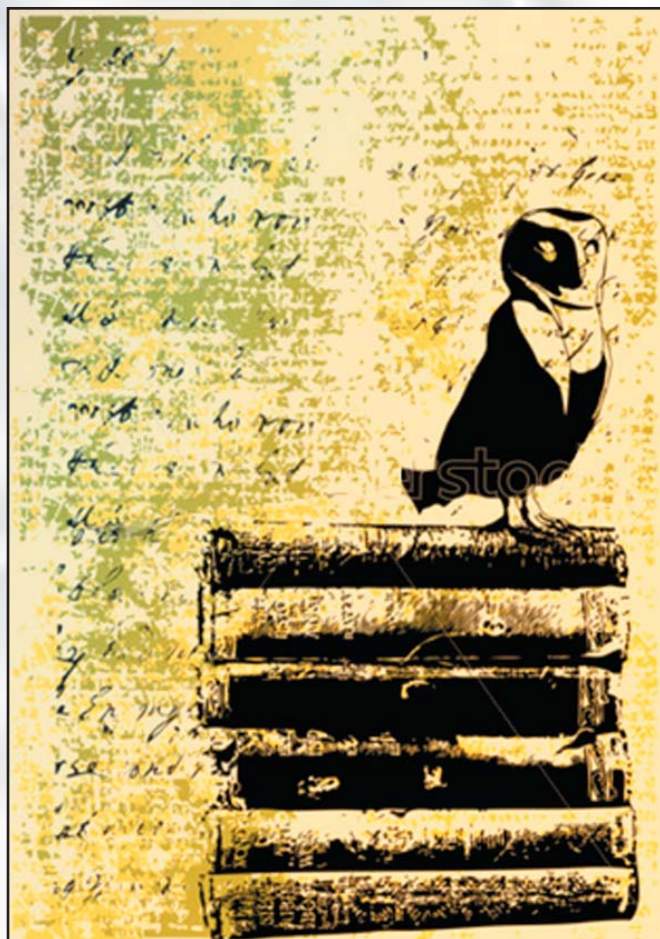




# فرمول «ورور»!

هر چند نویسنده این وبلاگ به هیچ عنوان وقت کافی جهت پاسخگویی به کامنت‌های خوانندگان گرامی را ندارد، یکی از خوانندگان، اخیراً مطلبی در مورد دانیل لرنر، نظریه‌پرداز آمریکائی در مورد «فرمول لرنر» در کامنت گذاشته بودند که ارائه توضیحی در مورد آن شاید برای دیگر خوانندگان نیز سودمند باشد. البته اینرا هم بگوئیم که در یک وبلاگ به هیچ صورت امکان تحلیل نظریات لرنر وجود نخواهد داشت. «فرمول لرنر» به صورت ساده می‌گوید، بحران‌های اجتماعی در زیرساخت خود نتیجه برخورد توقعات با امکانات است. بر اساس نظریه وی در بطن این بحران‌ها آنچه از اهمیت برخوردار می‌شود «کمبودهای» واقعی نیست، ارتباطی است که توقعات برآورده نشده با امکانات موجود ایجاد می‌کند. البته این نوع صورت‌بندی بازتاب یک نظریه‌پردازی ویژه است و در همینجا سعی خواهیم کرد گوشه‌هایی، هر چند محدود از این نوع نظریه‌پردازی را بشکافیم.



یک رژیم سیاسی توضیح می‌دادند. ولی ایشان همچون دیگر نظریه‌سازهای سازمان سیا از این ناپرهیزی‌ها نخواهند کرد. در نظریه‌هایی که این جماعت بر اساس مشتی آمار و ارقام «خام» عین زنبور عسل «تولید» می‌کنند، «رشد انسان» در بطن روابط تولیدی همان معرفی می‌شود که «نقش» انسان‌ها در بطن یک رژیم مستبد، وابسته و نهایت امر بی‌مسئولیت!

همینجا مطلب را مشخص کنیم؛ این دو «رخداد» - ایندو رشد متفاوت - پدیده‌هایی کاملاً مختلف‌الجهت‌اند و به هیچ عنوان ارتباطی با یکدیگر ندارند. آقای لرنر بجای «اختراع» فرمول کذا بهتر بود جهت روشن‌تر شدن ذهن دانشجویان محترم‌شان نشان می‌دادند که به چه دلیل فروپاشی ساختار دهات در کشور اسپانیا طی دهه ۱۹۸۰ به پدیده‌ای که ایشان «بحران» زیرساختی در جهان سوم لقب داده‌اند تبدیل نشده؟ اگر ایشان وانمود می‌کنند که این تفاوت را نمی‌شناسند ما بخوبی دلیل رخداد اسپانیا را می‌شناسیم. فروپاشی دهات طی این دهه در اسپانیا تحت یک رژیم دمکراتیک و در چارچوب پدیده‌ای صورت گرفت که آنرا «رشد» اجتماعی، شهرنشینی و فرهنگی می‌خوانیم. در این پروسه بازده نیروی کار به چپاول چندملیتی‌ها نرفت، و توده‌های اسپانیا تحت حمایت اتحادیه اروپا توانستند تغییری کلی در روند مسائل فرهنگی و اجتماعی کشور خود به وجود آورند. اگر توده‌های رها شده در شهرها را شرکت‌های نفتی همچون نمونه الجزایر همه روزه غارت می‌کردند،

نخست این مطلب را عنوان کنیم که «فرمول لرنر» همانطور که می‌توان حدس زد به بررسی جوامعی روی دارد که از یک نظام «سنتی» پای بیرون گذاشته، در جهش‌هایی به سوی یک نظام صنعتی پیش می‌روند. البته مفاهیم «سنتی» و «صنعتی» فقط در ارتباط با نظریات لرنر قرار می‌گیرد، چرا که همانطور که خواهیم دید نویسنده این وبلاگ در این موارد با ایشان توافق نظر ندارد. فرمول لرنر که به احتمال زیاد، تا آنجا که حافظه نویسنده یاری می‌دهد از کتاب معروف وی «گذار از جامعه سنتی» استخراج شده در قلب خود چند لایه «پیش‌فرض‌هایی» را بطنی کرده، و در کمال تأسف نظریه‌پرداز در مورد این «پیش‌فرض‌ها» توضیحاتی ارائه نمی‌دهد.

می‌دانیم که یکی از سهل‌ترین روش‌ها در ارائه «نظریه» استفاده از «بدیهیات» است. اینکه پس از یک بررسی اجمالی، حتی پس از مطالعه چندین ورقه نظرسنجی در مرکز «توانبخشی» یک حلبی‌آباد، نظریه‌پرداز از بحران در جوامع «روبه‌رشد» چنین استنباط کند که نارضایتی در میان توده‌های شهری بازتاب توقعات برآورده نشده است، در عمل یکی از همین «بدیهیات» می‌تواند تلقی شود. ولی نظریه‌پرداز بهتر است بجای بررسی آنچه «بحران» معرفی می‌کند، به ریشه‌های بحران نگاهی بیاندازد. این ریشه‌یابی را در دو مرحله می‌باید صورت داد. نخست اینکه چرا «فرمول لرنر»، حداقل به اعتقاد مخترع آن در مورد جوامع صنعتی صدق نمی‌کند؟ دوم اینکه اصولاً بحران کذا را آیا می‌باید فقط در حلبی‌آباد شهرهای چندین میلیونی در جهان سوم جستجو کرد یا اینکه این بحران می‌باید در بطن یک شیوه تولید جهانی جستجو شود که در واقع به ایجاد چنین حلبی‌آبادهایی نیاز دارد؟

همانطور که می‌توان حدس زد آقای لرنر شیوه تولید سرمایه‌داری آمریکا را به هیچ عنوان به زیر سؤال نخواهند برد؛ در عمق نظریات ایشان، آنچه می‌باید یک «استفهام» تلقی شود شیوه برخورد توده‌های حلبی‌آبادهاست! به همین دلیل نخست نگاهی به تغییرات بنیادینی می‌اندازیم که انسان‌ها در گیرودار تحولات انتقالی آن را متحمل می‌شوند. آقای لرنر می‌بایست نخست تفاوت میان «رشد» اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را با «توسعه»



مسلماً بحران آقای لرنر از نمونه‌های جهان‌سومی فراتر می‌رفت و پای به قلب اروپای غربی و کشور اسپانیا نیز می‌گذاشت.

حال بهتر است پای از میدان جفنگیات استادان «محترم» دانشگاه آمریکا بیرون گذاشته‌نگاهی به انسان در مفاهیم کلی‌تر داشته باشیم. اینکه انسان موجودی «زیاده‌خواه» است، نه تنها تازگی ندارد که مهم‌ترین دلیلی است که او را از عمق غارها به درون زندگی امروزی پرتاب کرده. ولی همانطور که می‌توان حدس زد این «زیاده‌خواهی» نخست می‌باید «تجربه» شود. انسانی که عمری را در عمق یک جنگل زندگی می‌کند با انسانی که در یک آسمان خراش در شهر نیویورک زندگی کرده زیاده‌خواهی متفاوتی خواهد داشت. خلاصه می‌کنیم، انسان قبل از آنکه بخورد، بیاشامد، استفاده و یا لمس کند، می‌بیند! نخستین معدۀ انسان دیدگان اوست. و این همان مشکلی است که امروز نظام‌های استعماری و دست‌نشانده در سراسر جهان با پدیده اینترنت پیدا کرده‌اند. تغییرات بنیادینی که شبکه اینترنت در سطح جهانی ایجاد کرده امروز با ماست، ولی پیامدهای آن فقط طی دهه‌های آتی قابل بررسی خواهد بود.

هر چند ما فرمول‌سازی‌های امثال لرنر را قبول نداریم، به این اصل معتقدیم که در چارچوب نظام اقتصادی‌ای که جوامع پیش‌رفته‌تر بر جوامع عقب‌مانده تحمیل کرده‌اند، فقط نمی‌باید مسائلی از قبیل مصرف سرانه شکر و آرد و «سکس» و زمین فوتبال را منظور داشت؛ مصارفی از قبیل اینترنت و تلویزیون و تلفن نیز قابل بررسی می‌شود. زمانیکه یک جوان در کشور آمریکا هزار برابر همتای ایرانی خود اینترنت «مصرف» می‌کند، شکاف فرهنگی و تفاوت‌هایی که میان این دو جوان پیش می‌آید نهایت امر به مرحله‌ای پای خواهد گذاشت که تقابل فرهنگی را نه به یک «تئوری» که به یک واقعیت غیرقابل حل تبدیل نماید. جالب این است که این به اصطلاح «تفاوت» به دلائلی که نیازی به توضیح ندارد همیشه به نفع جوان غربی تمام می‌شود. این نوع «جنگ‌سازی» که ریشه‌اش را می‌باید در سانسور و ممیزی رژیم‌های جهان سوم در اینترنت جستجو کرد، امروز در اتاق‌های فکر سازمان سیا بر علیه ما ملت‌های جهان سوم در دست تهیه است. بی‌دلیل نیست که مهم‌ترین شرکت‌های تلفن غرب - رسوائی نمونه نوکیا دربرابرمان است - دست در دست حکومت اسلامی به

سانسور اینترنت در ایران مشغول شده‌اند. این شرکت‌ها امروز در راه ایجاد بحران‌های آینده «سرمایه‌گذاری» می‌کنند، و در همین راستا شاهراه‌های ارتباطی و اطلاعاتی را که می‌تواند در خدمت ایجاد تفاهم جهانی، خصوصاً میان جوانان به کار گرفته شود، تبدیل به بیراهه‌های جنگ و ستیز و درگیری می‌کنند. خارج از شرکت‌های چندملیتی، چه کسانی در رأس این بحران‌سازی‌ها نشسته‌اند؟ آیا کسی جز عمال رژیم‌های وابسته و خونریزی از قماش حکومت اسلامی و حسنی مبارک و شیخ جابر آل‌نهیان و شیخ عبدالله و دیگر مزدوران خودفروخته را می‌توان در رأس این حکومت‌ها دید؟ نه! اما جالب اینجاست که اینان همگی نوکران گوش‌به‌فرمان حکومت‌های غربی‌اند!

فرداست که آقای لرنر، همچون ارشمیدس با ک...ن لخت از حمام بیرون دویده و فریاد «یافتم، یافتم» سردهند. سپس یک ورق پاره هم به قیمت طلای ناب به چاپخانه «ام. آی. تی» می‌اندازند و همانطور که کادیلاک «پوست‌پیزی‌شان» را می‌رانند در ضبط‌صوت برای ما خواهند خواند: «رشد ارتباطات اینترنتی میان ملت‌های صنعتی تفاهم و هماهنگی بیش از پیش ایجاد کرده. در کمال تأسف این روند در دیگر کشورهای جهان دنبال نشد...» جوانان «درس‌خوانده» کشور ایران هم صف می‌کشند تا این خزعبلات را به قیمت خون پدرشان از نمایشگاه‌ها بخرند و بخوانند و حسابی کسب فیض کنند. ما هم می‌باید وقت خودمان را تلف کنیم تا تقلباتی که این‌ها به عنوان «نظریه‌پردازی» در ذهن ملت ایران فرو کرده‌اند بیرون بیاوریم. قبول می‌فرمائید که کار عبثی است.



بساط اینان با «مذاکرات» حساب همان کور با کوزه شیرهاش شد. امروز آقای اوباما با تمام آهن و تلپ‌های «حقوق بشری» و غیره و ذلک می‌باید دست در دست یک «لات» به نام احمدی‌نژاد، مذاکرات علنی نیز در برابر افکار عمومی جهانیان صورت دهد! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

اگر خبرگزاری‌ها اعلام می‌کنند که اوباما به خامنه‌ای نامه نوشته، در شرایط فعلی به این مفهوم است که قضیه «بحران هسته‌ای» دیگر تمام شده و آقای اوباما به ایشان فرموده‌اند: «رهبر جان! دکان مبارزه با آمریکا را باید تعطیل کنی. جفتک‌اندازی‌های استقلال‌طلبانه جنابعالی دیگر به درد کار ما نمی‌خورد!» مشکل اصلی امروز این است که حکومت اسلامی چگونه می‌تواند در روند نوین مسائل جایی برای خود باز نگاه دارد. اگر این حکومت دیگر در چارچوب نیازهای آمریکا جایی ندارد، و از دیرباز روسیه نیز دل خوشی از آوندهای حکومتی نداشته، فلسفه وجودی حکومت اسلامی به کجا خواهد کشید؟ این سئوالی است که در روزهای آینده می‌باید جواب آنرا در تصمیمات و رخداد‌های متفاوت در سطح جهان دنبال کنیم.

به هر حال، عبث یا مفید فعلاً که پای در این منجلاب گذاشته‌ایم، به قولی «کار را که کرد آنکه تمام کرد!» ما هم قضیه را در بحران تصنعی «هسته‌ای» میان ایران و غرب دنبال می‌کنیم. امروز آقای احمدی‌نژاد فرموده‌اند، «کسی دیگر نمی‌تواند ایران را تحریم کند!» این خبر خوش ما را بسیار خوشحال کرد، چرا که نشان می‌دهد دکان تحریم‌بازی و لات‌بازی، که از سه دهه پیش تحت نظارت واشنگتن دایر شده بود تا از قبل فعالیت‌هایش کاخ سفید بتواند تحت عنوان «مبارزه» با آوندها ملت ایران را حسابی سرکوب و چپاول کند دیگر رو به تعطیل گذاشته. همانطور که می‌دانیم این بساط همانند خیمه‌شب‌بازی «مبارزه با تروریسم» یک جنگ زرگری است که واشنگتن برای حفظ منافع استراتژیک خود در خاورمیانه سه دهه است با تکیه بر اوباش مسلمان‌نما و نانخورهای سازمان سیا در ایران به راه انداخته. جای تعجب نیست، همانقدر که بن‌لادن را «دستگیر» کردند، در مبارزه با حکومت اسلامی نیز «موفقیت» داشتند! ما که فکر می‌کنیم برای سرنگونی حکومت اسلامی بهترین کاری که سازمان سیا می‌تواند انجام دهد این است که یک هفته - نه بیشتر - از این آوندها حمایت نکند! آنوقت می‌بینیم که بسیج چندمیلیونی و موتورسوارهای از جان گذشته امام و امت کارشان به کجا خواهد کشید.

ولی از همه جالب‌تر نامه‌نگاری اوباما به علی خامنه‌ای است! همانطور که در مطالب پیشین در وبلاگ‌ها آورده‌ایم پس از «پیروزی» احمدی‌نژاد در «انتخابات» حکومت اسلامی، ما منتظر این روزها بودیم؛ روزی که حکومت آمریکا مجبور شود در چارچوب الزامات استراتژیک، همکاری خود را با حکومت اسلامی علنی کند. در عمل اینان فکر می‌کردند که می‌توانند با اوباش‌گری‌های میرحسین موسوی و خاتمی یا این مرحله را به تعویق بیاورند و یا اگر مجبور به مذاکره‌اند با امثال خاتمی که برایش به غلط یک شخصیت جهانی هم دست و پا کرده‌اند پای میز مذاکره بنشینند! ولی دیدیم که

